

ای بیشراف لب بر تو

پری از اینکه آقای گاف او را تنها گذاشته و رفته است عصبانی بود
نمیساخت بیشتر فکر کرد و هزاران نقشه کشید تا بالاخره تصمیم گرفت در خانه
آقای گاف بماند تا آقای گاف بیاید.

آقای گاف این قضیه را پیش بینی نکرده بود و بهمین دلیل وقتی دید
پری خانه اش را ترک نمیکند، از خانه خارج شد.

«در غیبت آقای گاف قاسم حقه‌ها زد بلکه پری برود ولی موفق
نشد، نزدیک ظهر تلمن صدا کرد، قاسم گوشی را برداشت و صدای او را بش
را شناخت.»

«آلوه قاسم!... خانم تشریف بردند؟»

«قاسم - من میداست صدایش را پری در اطاق مینماید گفت؟»
- تلگرافچی یک تلگراف آورده، بمن نمیدهد و میگوبد باید بدست
آقا بدهم، هر چه کردم بمن نمیدهدم در استانه زرق است میگوبد تلگراف
فوری است آقا بدهم تا آقا بیاید و بدست خودسان بدهم.
«آقای گاف منفت شد که منیه تلگرافچی ساختگی است و مقصود
قاسم این است که پری برود و گفته است آهنگر می‌انیم تا آقای گاف
بیاید.»

«پری در اطاقی مسخر آندای گاف بود و آخر من تصمیمی که گرفت این
بود که اگر آقای گاف نرسد و بعد زود کسی نماید و چون خود کسی
در منزل آقای گاف پری از او خبر داده اش باعث بد نامی من شد تصمیم گرفت
بعد از آنکه از آقای گاف رسیده بود و با برادر یا مادر سر موضوعی
تراجع کند و بعد خود کسی نماید، این عکرتدوی حالت متشنج پری را تخفیف
داده و آرامش کرده بود.»

«یکساعت بعد از ظهر آقای گاف بمنزل آمد، وقتی وارد اطاق شد
و چشمش پری نهاد قبل از اینکه مجال حرف زدن پری بدهد گفت:»

- خیلی معذرت میخواهم که صبح برای امر مهمی ناچار شدم شما را
تنها بگذارم، اما عوضش کار بزرگی انجام دادم و آن طلاق دادن ایذا بود
الحمد لله ایذا را طلاق دادم و بیکی از وعده‌ها ایسکه بتو داده بودم وفا کردم
حالا باید از من خیلی راضی باشی.

- خیلی متشکرم، من منتظرم بوعده اصلی و با کنید و بساط عقد را
زودتر فراهم نمایید.

- البته آنهم در موقع خود انجام خواهد شد، شما از دیشب زن من

ای پیشرف تف بر تو

شده اید بنا بر این دو اینتخصوص نگرانی نداشته باشد -
- آقای گاف ! شما بمن خیانت کردید ، قرار نبود در مستی مرا اید بخت
نمائید . چرا شما مراعات ...

- خواهش میکنم بقیه مطلب را نگوئید .
شما مست بودید ، منم مست بودم ، کاری نباید بشود شده ،
مانعی ندارد ، ما عروسی را پیش انداختیم ، انشاءالله تا هفته دیگر من
بساط عقد را فراهم خواهم کرد ،

- آقای گاف ! اگر این پیش آمده بود من صبر میکردم ، بجای یک
هفته یکماه هم صبر میکردم ولی حالا دیگر نمیتوانم صبر کنم ، من با سرمایه
منزل شما آمده ام و بی سرمایه نمیتوانم بیرون بروم ، از حالا تا هفت روز
دیگر من اینجا خواهم ماند ، از این اطاق بیرون نخواهم رفت ، شما از حالا
تا هفت روز دیگر اول باید یک آشوبد بیاورید اینجا مرا عقد کنید بعد من
از اینجا بیرون میروم .

- عجب ! چه تصمیم بچه گانه ای ؟ ؛ خانواده شما نگران خواهند شد ،
اینطور خوب نیست . بروید ، من قول شرف میدهم

- آقای گاف ! من بیچاره نیستم . من اطراف کار را سنجیده ام ، من
یکت اسباب کرده ام که دستم اینجا آمده ام حالا هم اگر از اینجا بیرون بروم
استیاء دوم من خواهد بود . خوب گوش کنید باینچه چه میگویم ، من داستان
زندگی دخترهایی که روز من افتاده اند زیاد خوانده ام ، شما سرمایه مرا
از دستم گرفته اید ، اگر من از اینجا بیرون بروم قضیه فراموش خواهد شد و
بعد از این دیگر ...

- بکنی اسباب میکنی ، من شما قول داده ام و نا بگفته نشده قول
خودم و عا خواهم کرد . قول من شرف است .

- اگر شما راست بگوئید و قصد دارید تا یک هفته دیگر مرا عقد کنید
الساعه بر منید یک دختر رسمی بیاورند اینجا و من سرمایه مرا عقد کنم که
حیال من راحت باشد آنوقت من میروم بمنزل من ، بعد هر وقت شما خواستند
بیایید بخانه ما و رسماً مرا خواستگاری کنید .

- خانم بری منم ! اینطور که شما میگوئید برای من چه سودی نیست
من حالا نمیتوانم شما را منجر به آن عقد کنم ، من مرد گمنامی نیستم ، برای
من خوب نیست ، شما برو تا من رسماً قول شرف میدهم یک سرمایه بکنید شما
عقد شما را فراهم نمایم ، من قول شرف میدهم .

ای بیشرف نف بر تو

– اگر شما مرد با شرفی بودید دیشب مرا بده بخت نیکر دیدید ، من هیچ نمیتوانم بقول شما اعتماد کنم .

اگر دخترهائی که فریب میخورند مانند من بنشینند و حق خود را مطالبه کنند کمتر بد بخت خواهند شد ، من اینرا میدانم و بنا براین مطمئن باشید که از اینجا حرکت نمیکنم مگر اینکه اول بفراستید صاحب يك محضر رسمی بیايد اینجا و مرا عقد کند .

– پری خانم! اینطور که معلوم است مرا تهدید میکنید ، من شما بگویم که من از تهدید شما نمیتروسم و تهدید در من مؤثر نیست

– خیر خیر من تهدید نمیکنم ، من التماس میکنم ، پای شمارا میبوسم ولی از اینجا بیرون نیروم تا مرا عقد کنید .

– یعنی چه ؛ چرا اوقات مرا تلخ میکنید. چرا مرا عصبانی میکنید؟
– شما مرا بد بخت کرده اید چه مایه ای دارد منهم اوقات شما را تلخ کنم ، آقای گاف ؛ آخرین حرف همین است که گفتم ، من از اینجا بیرون نمیروم مگر اینکه مرا عقد کنید .

– اگر عقد نکنم چه خواهید کرد ؟

– آ وقت بکنی می دارم علیحده ، هنوز در این باب تصمیمی نگرفته ام .
– پری جان ؛ از خر شیطان بیا پائین ، من بتو قول داده ام ، بتو قول هم وفا خواهم کرد در ای بدلائلی نمیتوانم بفراستم بیایند اینجا و شمارا عقد کنم .
این کار را تا هفته دیگر خواهم کرد .

– بنده هم از این خانه بیرون نمیروم و همینجا میمانم .

– یعنی چه ؛ پس معلوم میشود جنایعالی با من سر دعوا دارید .
– خیر دعوا ندارم شما مرا بد بخت کرده اید و باید مرا عقد کنید .
– عجب! هر چه حرف میزنم شما از سکوت من سوء استفاده میکنید .
این خوب راهی نیست که شما پیش گرفته اید .

– خیر ، خواهش میکنم حرف بزنید ، بگوئید بینم چه می...

– پری جان ؛ مرا عصبانی نکن ، باشو برو من بتو قول میدهم تا...
– هول شما بکار من نمیخورد ، از این خانه هم بیرون نمیروم مگر اینکه مرا عقد کنید ، شما سرمایه مرا از من گرفته اید .

– سرمایه شمارا بنده از شما نگرفتم ، شما يك زن هر جایی هستید ، من چه میدانم شما خود تا ترا کجا « لو » داده اید باشید خانم ، باشید بروید ، زبان خوش بخرج شما نیروود شما از نجابت من سوء استفاده میکنید .

ای بی‌شرف توف بر تو

- بله ، من زن هر جایی هستم ، شما راست می‌گویید ، بقاسم بفرمائید بیاید مرا بیرون کند ، ای بی‌شرف ! ای بی‌رحم ، توف بر تو . . .
- « تشریح بقیه این موضوع و اینکه بالاخره چگونه پری از خانه گاف بیرون رفت و در خانه خود چه چیزی را پنهان کرد و با مادرش نزاع نمود ، چون مطالب ندارد و شاخ و برگ است بنظر بی فایده می‌آید ، همینقدر بطور فهرست باید بگویم که پری از خانه گاف بیرون آمد ، بخانه خود رفت با مادونزاع کرد ولی حب ذات و حس انتقام مانع از خود کشی او شد . »
- « پری موقتاً از خود کشی منصرف شد و تصمیم دیگر گرفت . »
- « اطلاق خلوت بود ، کسی در اطاق نبود ، گرسی تلفن را برداشت و صد هشت را گرفت ... تا بالاخره صد هشت جواب داد . بعد از دو بار عوضی گرفتن .. نمره کلاتری را گرفت : »
- آلو ! آلو ! کجاست آنجا کجاست ؟
- اینجا کلاتری بیست ، رسد بان دوم ابراهیم عین پور .
- میخواستم از شما يك سوال کنم .
- چه فرمایشی دارید بفرمائید .
- اگر مردی بی شرف دختری را فریب بدهد ، کجا ساید عرضحال



ای بی شرف تف بر تو

داد ؟ بداد گستری یا کلاتری ؟

– اگر منزل شما یا محل وقوع جرم در ناحیه بیست است بفرمائید اینجا
ما از شما عرض حال میگیریم و پرونده تنظیم میکنیم بعد میفرستیم یا اداره
آگاهی والا بنزد یکترین کلاتری خودتان ..

– خیلی متشکرم تاده دقیقه دیگر شرفیاب خواهم شد .

« ناوقتی پری بکلاتری میرسد بینم آقای گاف چه کرد . »

« اگر چه تا چند دقیقه یاده آقای گاف از عصبانیت و در عین حال از التهاب
درونی او حکایت مکرر ولی همینکه پنج شش دقیقه گذشت گوشی تلفن را بر
داشت و با هر زحمتی بود اداره کار پر دازی را گرفت . »

آلو ! با آقای خسرو میخوانم صحبت کنم .

– آقای خسرو امروز تشریف نیاوردند ، کسالت داشته اند .

« نمره تلفن منزل خسرو را گرفت »

– آلو ! خسرو ! خودت هستی ؟

– آقا سلام . تعظیم عرض میکنم .

– سلام و زهر مار ، کجائی ؟ چرا دیشب نیامدی ؟

– اختیار دارید ، بنده آدمم آقا خواب تشریف داشتید ، مگر قاسم
نگفت . یکساعت پشت در بودم .

– خسرو ! این دختر کیه ؟ ارچه فامیله ؟ عجب دختر در بندگی و قییمی
است ! دیوانه است .

– مگر آبیجا صب ؟ مگر چی بنده است ؟

– نه خیر ، میخواست برود ، بنسسته بود میگفت باید مرا عقد کنی .

– مگه بعله ... ای حقه !

– چه میدونم ، خیلی وقاحت کرد .

– دیشب ، با امروز صبح ؟

– نه خیر ، امروز صبح ، دیسب بدنمود ، امروز سرفتم میگفت بفرست

آخوند بیاید . میگفت با خدمت کنی نه روم .

– میخواستی بایک نوب بروس کمی .

– بالاخره هم همینطور شد تو او را خوب بیسماسی ؟

– نه آه در عا ، تازه با او آشنا شده بودم دستر و پینه های اسه . بد

نیست . ولی خالی حقه باز است .

– ای مرده سوتر کسی را سرد و خمای و فحاح کرد ، بالاخره مرا ؟

پری در کلاشوی

- عصبانی کرد و بیرونش کردم .
- عیب نداره خودش خواهد آمد ، لابد سراغ من خواهد آمد من درست میکنم ، مطمئن باشید .
- اگر شد سرش بیا من ترا ببینم .
- انشالله فردا ، سرش گرفتارم . با کسی رانده وودارم .

پری در کلاشوی

«عکس در اطاق افسر نگهبان نبود و آقای حین پو در اطاق قدم زد ، پری وارد اطاق شد ولی چه پری ،! پری ای که برادرش هم او را میدید نمیشناخت ، فیافاش بکلی عوض شده بود . عصبانی ، دیوانه ، بسا موهای زولیده ، بای چشمهایش گود شده بود ، میلرزید و گفت :»

- آقا ! اوسر نگهبان شما هستید ؟
- بله ، مادموازل جنا بمالی تلفن کردید ؟
- بله ، من بلن کردم ، من آن دختر بد بخت هستم که بشما تلفن کردم آقا ! برای رضای خدا ، برای شرف و وجدانتان بمن کمک کنید . انتقام من و جامعه را از یکمرد بی شرف بگیرید . من بد بخت شده ام ، من باید انتحار کنم و عاقبت هم انتحار خواهم کرد . منتها میخواهم چند روز زنده بمانم و انتقام خود را از یک مرد با شرف «!» بگیرم .

- ماده وارل ! معلوم میشود خیلی عصبانی هستید فرمائید بنشیند ، من شخصاً شما قون میدهم کار شما را درست کنم .

- آقا ! کار من درست شدنی نیست ، بمن مادموازل بگوئید ، من آبرو و حییت خانواده ام را بر باد داده ام ، من باید بیرون وای من از مرگ باید انتقام بگیرم من برای گرفتن انتقام زنده خواهم بود .

- بسیار خوب ، من شخصاً انتقام شما را خواهم گرفت ، فرمائید بنشینم چه شده ، آن مرد بی شرف را معرفی کنید بر منم بیارند من اولاً تفصیل قضیه را بگوئید تا بعد بنویسم .

- شخصی من تفصیل ندارد ، نامردی زانضم بنام خسرو .
- » رفته دیگر متوجه صحبت کند و بنا کرد مگر ، کردن . آقای من پوز
- که ذرستی چشمهای قشنگ و جانب پری را نگاه میکرد ، آبی کشنده

پری در کلاتوری

بعود گشت بین بی شرفها چه شکارهای خوبی پیدا میکنند و ما خواهیم پری گریه میکرد و تفصیل بد بختی خود را میگفت تا آنجا که آقای گاف باو گفته است ، شما يك زن هرجائی هستید .

بعد از آنکه آقای عین پور تفصیل ماوقع را شنید و بعد از آنکه پری قول شرف داد که قضیه را شخصاً تحقیق نماید يك ورده گذاشت جلو خود و بنا کرد بتحقیق .

س - اسم و شهرت خود را بیان نمائید

ج - اسم پری ، دختر . . .

س - شما برای چه بکلاتوری آمده اید ؟

ج - مردی با شرف بنام گاف مرا فریب داده دامن مرا لکه دار ساخته

آقا ! برای خدا بدادم برسید

س - شما چند وقت است که با آن مرد آشنائی پیدا کرده اید .

ج - من او را نمیشناختم و آشنائی هم نداشتم خسرو نامزد من مرا

دیشب نزد او برد و گفت خون آقای گاف نماینده مجلس است میتواند مرا

مدبر کل کند و من با نامزدم آنجا . . .

س - این آقای که شما از او شکایت دارید گتیمه چکاره است ؟

ج - نماینده مجلس شورای ملی است .

« آقای عین پور بیچرد شنیدن اسم نماینده مجلس ، قلم را روی زمین

گذاشت و مثل کسی که میخواهد يك مسافه چند مجهولاً رضای را حل کند

بنا کرد بمکر کردن . »

س - آقا ! چرا فکر میکنید ؟ ! چرا نوشتید ؟ ! معلوم میشود چنا بعالی

هم قول شرفی که دادید باین زودی فراموش کردید ؟ یا آنکه حیرت آقای

گاف متعجب و نماینده مجلس است در كلك کردن من تردید دارید

س - خبر شنادم ، قول شرفی که داده ام بجای خود منطبق است ، من عرض

آمای گاف ، بی شرف است ، من مرد سرزنی شوم ، دارم تکرار می کنم

که از چه راهی باید بسوا کمک کنم ، بسوا که بهتر از من میدانند نمایندگان

مجلس مصوبیت قانونی دارند ، قبل از اینکه از آنها سئوالمی صورت داد و من

سود نصیب خود آنها را بوفیق گرد .

س - پس تکلیف من چیست ؟ این چه قانونی است ؟ اگر يك مرد بیسواس

پری در کلاتری

دامن دختری را لکه دار کند چون مصونیت دارد قانون مواخذه نخواهد کرد ؟ پس وای بر مملکت ؛ و وای بر مردم .

- نه خانم ، اینطور هم نیست ، همان قانونی که با مصونیت داده به ما هم راه داده که بتوانیم او را تعقیب کنیم .

- پس چرا نمی‌نویسید پورا معطلید ؟

- شما میل دارید جداً از او تعقیب کنید ؟

- البته ؛ عجب سؤالی مفرمائید !

- شما شانس داشته‌اید که امشب کشیک من است والا ؛ اگر کسی دیگر اینجا بود حرفهای شما را گوش نمیداد و حق شما ضایع میشد ولسی من همانطور که شما قول شرف دادم جان و مال و آبروی خودم را وقف این کار میکنم تا انتقام شما را بگیرم دست کم پنج سال بحبش خواهیم انداخت مشروط بر اینکه هر چه میگویم گوش کنید .

- بفرمائید ، هر چه بگوئید اطاعت میکنم .

- اینجا من نمیتوانم باشما صحبت کنم ، نمیتوانم شما ارائه طریق نمایم ، یکساعت دیگر نوبت گشت من است شما بروید در ایستگاه بنشینید تا من بیایم ؛ من یک وکیل عدلیه را میشناسم که با من دوست است و مرد بسیار با شرفی است ؛ اول بشما راهنمایی میکنم که چه باید بکنیم که همین فردا ظهر نشده آقای گاف را بزندان بیاوریم بعد اگر لازم شد میرویم بدفتر آقای وکیل دعاوی و با کمک ایشان بذاریم مردی شرف داد میآوریم .

- آقا ؛ من دختر بیچاره‌ای هستم ، هر چه شما بگوئید اطاعت میکنم این راهم بدانید که حق الرحمه بنابعلی و آن آقای وکیل دعاوی هر چه باشد میدهم ، حتی حاضر میمانم تمام اساعه بهم مشروط بر اینکه تمام مرا از آن مرد بی‌شرف بی همه چیز بگیرند .

- شما مطمئن باشید تا فردا ظهر نشده دوزندان است ، حالا شما تشریف ببرید ایستگاه تا بنده بیایم .

« پری از کلاتری سرور آمد و بکسره بخار فله ایستاد حرکت نکند .
بعد از رفتن پری آقای عنین بزرگوسی تلفن را برداشته بهند از آنکه از صفر هشت نمره تلفن منزل آقای گاف را سؤال میکند بنابه آقای گاف
و او میگردد . »

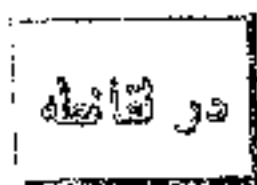
پری در کلاتری

- آلو، آلو، کجاست شما کی هستید ؟
- شما کجا هستید ؟ شما کی هستید ؟
- اینجا کلاتری ، نجاه ، من با پور نگهبان عین پور ، میخواستم با جناب آقای گاف . صحبت کنم ، کارواچی دایتم
- آقای گاف منزل بیستید اگر کار فوری دارید تلفن ۶۱۷۰۰۰ مراجعه کنید ایسان آنجا هستند .
- آلو، آلو، اینجا کلاتری ، من با پور نگهبان عین پور میخواستم با جناب آقای گاف . صحبت کنم .
- گوشی را نگاهدارید (آقای گاف) بفرمائید پای تلفن از کلاتری باشما کاردارند ، شمارا میخواهند (
- آلو، چه فرمایشی است ؟
- حضرت عالی خود جناب آقای گاف ، هستید ؟
- بله ، من خودم هستم چه فرمایشی است ؟
- بنده قربان میخواستم جناب عالی راز یارت کنم و در باب يك امر بسیار مهمی (که خوشبختانه معالجه او را گرفته ام) باشما صحبت نمایم
- درجه موضوعی است ؟
- قربان ! در موضوع پری خاتم ، یکساعت قبل بکلاتری آمده بود و از شما در موضوع . بله ، دیشب شکایت داشت ! جان تنار شکایتش را وارد نکردم ، او فردا نزدیک ظهر نماز کلاتری خوانده آمد نافذوی اورا راهنمایی کنم ، این است که حضرت ربان بظناً عرض کردم ببینم چه دستوری مرحمت میفرمائید ، بنده از خدمتگزاران حضرت تعالی هستم
- خیلی از شما ممنونم ، اگر چه زنی نام پری نمیناسم . هاه ، فهمیدم ، باز سال يك پری نام کلیت ما بود که مدتی است از پهلوی ما رفته
- در حال از شما ممنونم ، در دا صبح ساعت هشت اگر شرف بیارید من منزل هستم ، خیلی هم میل داشتیم شمارا ببینم شما چند وقت است در این درجه هستید ؟
- قربان یکسال میشود .
- تعجب ! شما علم نمیده ، چرا درجه شما نداده اند ، فردا که می آید یاد آوری کنیم که راجع به درجه شما با سر پاس بظناً در حضور خودتان صحبت کنم ، حتماً باید درجه شما را بداند .
- قربان ! از سر اعم سر کاره ای هستم که برای منشا ای فایز صورت

در لقا نطه

تر فیه بنده تشده اگر حضرت اجل در حق بنده لطفی داشته باشید باید از راه دیگر... بنده در خدمتگزاری حاضر م.

- بسیار خوب، بسیار خوب فردا منتظر شما هستم ، شب بخیر، مرسی .



«سرکار عین پور پشت میز رو بروی پری نشسته بود و با هم صحبت میکردند»
- خانم پری خانم ! قبل از هر چیز تفصیل آشنائی خودتانرا با خسرو و بعد تفصیل دیشب راموبه و برای من بگوئید زیرا این اطلاعات در راهنمایی ای که باید بشما بکنم مؤثر است .

« پری از ابتدای آشنائی با خسرو ، تا ساعتی که از منزل آقای کاف ... بیرون آمده بود برای عین پور شرح داد و عین پور که از شنیدن حکایت پری مخصوصاً شنیدن تفصیل دیشب آب از چاک و چوله اش رادافتاده، بود با تأثری آمیخته بغضب و شهوت گفت :»

- حکایت عجیبی داشتید ؛ خیلی متأثر شدم . و بیشتر متأثر میشوم اگر ما نتوانیم از این مرد انتقام بگیریم .

- چرا نتوانیم ؟! مگر در مملکت ما برای این جنایات قانون نداریم ؟!
- البته که داریم ؛ ولی شما که بهتر میدانید متأسفانه در این مملکت حکومت دست عده ای است که از یکدیگر پشتیبانی میکنند و نان بهم قرض میدهند ما فعلاً با آنها طرفیم .

همان مقامی که من و شما از بخار داریم بعرض ما رسیدگی کند دست نشانده همین اشخاص و این قبیل اشخاص است

- آقا ! چه فرمایشی میفرمائید مقامات، صالحه بسیار داریم ، مردمان شریف زیادند با آنها مراجعه میکنیم

- البته که داریم ، اگر نمیداشتم بنده شما بیگانه هم میشدیم را تعقیب میکنم . راستی منتهی است اینجا هستیم چند بار گزارش آورده و رومه چیزی نخورده ایم ، شما چی میل دارید !

- بنده چیزی نمیتوانم بخورم

- آنکه ممکن نیست، آنچه که میماند باید یک چیزی بخورد این دستگاه خرج دارد ، باید یک چیزی خورد

در تقاضای

- شما میل کنید ، من نمیتوانم چیزی بخورم .
- ها ! فهمیدم ، بسکه دیشب مشروب خورده اید کسل هستید ؛ سرتان درد میکند ، بنظر من اگر بخواید حالتان خوب شود ، باید دفع فاسد بافسد کرد ، يك گيلاس مشروب بخورید فوراً حالتان خوب میشود .
- اید ، اید ! من تا عمر دارم مشروب نخواهم خورد ؛ مشروب مرا بدبخت کرده ، مشروب مرا تا این روز انداخته .
- شما زیاد خورده بودید ، يك گيلاس دو گيلاسش عیب ندارد ، شما اگر حالا يك گيلاس عرق ساده میل بفرمائید بکلی کسالتان رفع خواهد شد . حتماً بخورید تا حالتان خوب شود .
- نه خیر آقا ! من نمیخورم .
- اختیار دارید مادامو ازل دیسب که نباید بخورید خوردید ، حالا که باید بخورید نمیخورید ! (بیباگارسون ! . . آی گارسون ! دو تا گيلاس ماستیک بیار ، زود بیار .
- آقا من نمیخورم میل ندارم ، اصرار نکنید .
- خیلی خوب ، شما بخورید ، من میخورم .
- آقا ! شما بمن گفتید ، مايم اینجا برای اینکه بمن راهنمایی کنید ؛ حالا معلوم میشود برای مشروب خوردن اینجا آمده اید ؛ پس اجازه بدهید من بروم .
- شما کجا میخواهید بروید ؛ خدایا ، گرز حکمت ببندد دوری از رحمت گساید درد دیگری . اگر مرد بی شرمی من آقای گاف ، . . شما را بدبخت کرده ، در عرض خدا مرا مأمور کرده که باغ خوشبختی شما بشوم و این بک را از دامان شما پاک کنم ؛ این وظیفه وجدانی من است .
- آقا ! لکه دامن من پاک شدنی نیست ، من دیگر نمیتوانم زنده باشم من باید بپریم با آبرو و حیثیت فامیلم حفظ شود ؛ متها چند روز زنده خواهم بود تا از این مرد انتقام بگیرم .
- بعکس ، شما باید زنده بمانید ، باید انتقام بگیرید و بدهم با شرافت زندگی کنید ، یقین بدانید که همینطور است .
- چه فرمایشی ، یفرمائید ؛ فردا اگر برای من حواستگار آمدن بخطر رو میتوانم شوهر کنم ، سب عروسی و سوا خواهد شد .
- خانم بری خانم ! من شما عرض کردم ، در مرا مأمور بجات شما کرده ، بداند موه بودم چیست ؛

در تقاضای نظر

بعد از آنکه شما از کلانتری بیرون رفتید فکر کردم من باید شما را نجات دهم. میدانید چه خواهم کرد؟ برای نجات شما فداکاری خواهم نمود، میفرستم منزل شما. از شما خواستگاری میکنم شما را عقد میکنم عروسی میکنیم. باقی را ملتفت شدید؟

- نه آقا، نفهمیدم چه میخواهید بگوئید؟

- قضیه خیلی روشن است. عرض کردم من برای شما فداکاری میکنم من شما را مثل يك دختر با کره تلقی میکنم، ولی بدانید که من و شما خواهر و برادریم، شب عروسی شما مثل خواهر من در رختخواب بخوابید منم در رختخواب دیگر میخوابم، صبح هم چند ساعت که با خون کبود ترنگ کرده ایم در رختخواب میگذاریم، من هم بهیچ کس حرفی ننخواهم زد، یکی دو ماه شما در خانه من میمانید بعد يك چیزی را بپایه میکنید و من شما را طلاق میدهم. آنوقت شما راحت خواهید شد و بنام زنی که شوهر داشت و طلاق گرفته مجدد آشورهری باب طبع خودتان پیدا خواهید کرد و بقیه عمر را بشراوت زندگی خواهید نمود.

خانم پری خانم! این بهترین راهیست که من برای نجات شما فکر کرده ام اما مرا موش نکنید که این حرفها مال وقتی است که ما انتقام خود را از آقای کاف گرفته باشیم.

- خیلی از شما متشکرم. واقعاً همانطور که گفتید معلوم میشود خدا شما را برای نجات من فرستاده.

«ای خواننده عزیز! میخواهم سعی کنم در این یاد داشت ها و دست شما را بخواندن سطلب مکرر یا مطالبی که بمنزله شاخ و برگ داستانها است تلف نکنم و بهمین دلیل بجای اینکه يك صفحه تمام در باب مذاکره پری و عین پور چیز بنویسم در دو سطر خلاصه میکنم.»

«عین پور وعده کرد پری را بنام يك دختر با کره عقد کند. بعد هم حالا بدهد؛ گارسون ماسنیک آورد. پری همیشه در آنجا بود. بعد از آنکه عین پور مقداری فلسفه بافت يك گیلاس باو خوردانید؛ بعد بنام اینکه عین پور هم نزد آقای وکیل دعاوی از تقاضای بیرون آمدن و وسیله درسی که خانم دعاوی وکیل دعاوی شدند پری هم نسبتاً آرام شده بود.

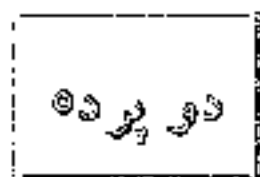
سرکار عین پور میخواست پری را ببرد منزل حسین خسان رحمت و حسین خان را وکیل دعاوی معرفی کند ولی بن راه منوجه شد که خانم حسین خان خانم ای آید. عین پور و پری را با هم در آنجا که پری را

دو پرده

آنجا برود باید قبل از وقت حسین خان را ببیند و خانه او را خلوت کند و باو دستور بدهد که رل يك و كيل دعاوی بازی نماید .
 « آقای عین پور امشب از رفتن منزل حسین خان صرفنظر کرد و با آهنگی خاص و ساختگی بری گفت : »

— حالا پادم آمد که دوست عزیز من و کیل دعاوی ، امشب شمیران است بنا بر این رفتن ما در دفتر او بی تأثیر است و او را نخواهیم دید . اگر میل دارید قدری با هم گردش میکنیم یا بسبنما میرویم . فردا هر وقتی را که وقت داشتید بیایید برویم منزل آقای و کیل دعاوی .

— آقای عین پور ! خدا میداند که من از خودم رایی ندارم . من نمیدانم چه باید بکنم . من اختیارم را بدست شما (که نجات دهنده خودم میدانم) میسپارم ، هر چه میخواهید بکنید و هر چه بگوئید ، من اطاعت میکنم فقط بمن بگوئید من باید چکنم .. من میخواهم انتقام خودم را بگیرم .



« اجازه بدهید، بری خانم و سرکار عین پور را در حالی که بایک درشکه لکنتی لایح گنان بطرف نهر کرج میروند بجانب خودشان بگذاریم و برویم بینیم خسرو چه میکند »

« در همان وقت که بری و عین پور بطرف نهر کرج میرفتند ، شورلت خسرو هم خانم سرتیب و آقای غنچه را بطرف ونك میبرد ، خانم وزیر گفته بود شما ها بروید من از عقب میآیم . خسرو عصبانی بود و حدس میزد خانم نم کرده دارد که میخواهد او را راه بیندازد و بعد با آنها ملحق شود و لسی حقیقت غیر از این بود ، او عادت داشت رفقا را چشم انتظار بگذارند و عذبه داشت که از این راه بهتر میتواند خودش را در دل دوستان جا کند و بهمین واسطه همیشه و در تمام مهمانیها دیر حاضر میشود . »

« پشت استخر ونك زیر درخت محبوبه انوسبیل ایستاد و مسافران پیاده شدند . زلی خسرو ناراحت بود . »

خسرو عصبانی بود و حرف نمیزد ، غنچه هم که با خانم سرتیب آشنایی نداشت که تر حرف میزد ، خانم سرتیب هم اگر چه زیر چشمی غنچه را میاندازد

برده اول

میگردونی ظاهراً خودش را گرفته منتظر خانم وزیر بود .
 نیم ساعت بر آنها گذشت و همه کسل شده بودند که از دور یک اتومبیل
 بویک نو پیداشد و بلافاصله نزدیک شورت خسر و ترمز کرد .
 هنوز خانم وزیر، پایش روی رکاب بود که راننده با هورا کشیدن و کف
 زدن او را استقبال کردند و خانم وزیر همین را دوست میداشت .
 - ملی ! کجا بودی ؟ چرا دیر آمدی ! اتومبیل مال کیست ؟
 - رفنه بودم آرایشگاه ، اتومبیل مال وزارتخانه است .
 - شوهرش را چه کردی ؟ کجا فرستادیش ؟
 - مرخصی دادم ! رفت بگرده .
 - ملی جان ! تونودی خیلی بمن بد گذشت این آقایان با هم صحبت
 میکردند و من تنها مانده بودم ! تو چقدرینه کردی ؟
 - بعیرم ! چرا ترا تنها گذاشتند ! حالا ما هم آنها را تنها میگذاریم .
 آقای خسرو ! جنابعالی برای کی خودتان را گرفته اید ؟
 - برای سرکار که معلوم نیست چرا امروزه را منتظر گذاشتند
 - از حالا خودت را برای من لوس نکن ، من همینم ، میخواهی بخواب
 نپخواهی گریه در سکه ام را بده برگردم .
 « این جمله که از شوخیهای کهنه و بسیار عادی است چون از دهان خانم
 وزیر بیرون آمد مجلس را عوض کرد و لبها برای خندیدن باز شد .
 و قفا دور هم نشستند و بطریقهها باز شد . هنوز گیلانها بهم نخورده بود
 که صحنه عوض شد و نخورده مست شدند . »

برده اول

« خسرو و خانم وزیر خودمانی و وصل یک، میربان از مهمانهای خود ؛
 عنجه و خانم سر سبب » که خودشان را برای هم گرفته بودند پذیرائی میکردند
 این پذیرائی از جنس پذیرائیهایی بود که تازه مد شده .
 « پذیرائی خانم وزیر از خانم سر سبب این بود که خانم وزیر از خانم
 سر سبب تعریف میکرد و میگفت آقایان ! شما هنوز ماری را سماشده اند
 ماری سرچشمه همت و احلال است ، ماری یکه سیاس است ، ماری نه پاهار شنه
 باوفائی است که من در عمر خود دیده ام و نی نباید بدایید که ماری مال بچه زود

پرده اول

ونج و حساس است .»

« پذیرائی خسرو از غنچه این بود که خسرو از غنچه تعریف میکرد و میگفت : غنچه از آن جوانهای هرزه نیست ، غنچه اهل دل است ، غنچه صمیمی است ، غنچه نمکی است و سخنانش در روح تأثیر میکند .»

« خسرو از غنچه و ماری از ملی . ملی از ماری و غنچه از خسرو (طبق معمول) تعریفها کردند و حرفها ردید تا يك بطر خالی شد و بطری دوم باز شد و باز خوردند .»

مشروب دو برابر آنچه تأثیر دارد وسیله بسیار مؤثری برای کنار گذاشتن شرم و حیاست کسانی که مشروب میخورند بیشتر از آنچه که مست میشوند خود را بمستی میزنند و این خود بمستی زدن هاست که حفظ نراکتها و رودرواسیها را زیر پا میگذارد .»

« غنچه خود را بمستی زده بود و با دودانك ملیح مطلع غزالی که تازه ساخته بود میخواند .»

« خسرو خود را بمستی زده بود و از ملی گله میکرد .»

« ملی خود را بمستی زده بود و بند کمرش را پاره کرد شاید میخواست زحمت خسرو را کم کند .»

« ماری خود را بمستی زده و بسینه غنچه تکیه داده بود .»

« ای مستی ! چه جنایتها که با سم تو میشوند و چه آبروها که با سم تو بر باد میرود ! ای مستی تو چه هستی ؟»

ماری و غنچه ، ملی و خسرو ، هر چهار نفر مستی را بهانه کرده ، پرده شرم و حیا را پاره کردند . اگر کسی از دور حرکات ماری و ملی را میدید با يك نگاه ملذذت میسند که گل عفاف آنها سالهاست پرپر شده و پشیمانی سقوط نخستین را بکلی فراموش کرده اند .»

« برای اینکه چیزی ناگفته نماند میگوئیم که ملی و ماری بیش از پنج سال است پرده عفاف را درینده و در هوای دنقلاب رند گنای شهرت پرستی پروبال میزنند زندگی نشکین رنگین :

اگر بسوا این ماری نگاه کنیم بخوبی میبینیم که نامسان حیانش نواحهی دارد : در دوران دوشیزگی یعنی دباحت غاسمی چندی با دوست برادر ، در فصل اول با جوانك همسایه ، در فصل دوم با افسری خوش لباس و در فصلهای سوم و چهارم و دهم و بیستم با جوانهایی که خوب میرده بودند ، شوب راه میرفتند ، مشروب بلند بودند و اینك با غنچه .»

پرده دوم

« در مورد منی بهتر است سکوت کنم زیرا منی تا دختر بود پاک بود ، چه بسا شوهران که زنان جوان و عنیف خود را با مهمانی بردن ها ، با معرفی های بی جا ، با آزادی دادنهای مطلق با لایش بی عشاقی دچار مینمایند و منی فارغ التحصیل این کلاس بود . »
 « آزادی مطلق ، مهمانیهای ثانیه شب ، معاشرت با جوانهای شوخ و قشنگ ، زبان را بقبول هر تنک و عاروا میدارد ، کوه دماوند هم اگر آزاد گردد پایش میلرزد و بزمین میریزد . »

« خلاصه کلام اینکه منی و ماری بیش از آنچه بعفت و اخلاق اهمیت بدهند بزمی دست و توالت عمیده داشتند و بهمین دلیل در عین مسنی مشیار این بودند که توالتشان خراب نشود و بیج و خیم زنسان از تاب نیفتد . »
 « ماری یکجوری بسینه عنجه تکیه داده بود و خسرو روی زمین دراز کشیده سرش را روی زانوی منی گذاشته بود .

منی با زانف خسرو و عنجه با گیسوان ماری بازی میکردند . بقدر کافی مست شده بودند و بقدر کافی از هر دردی صحبت کرده بودند ، حالا دیگر توبت بوس و کنار بود ، هر کدام در مغز خود بدون اینکه بگدیدگر اطلاع دهند در اطراف يك موضوع فکر میکردند ، بچیزی که فکر نمیکردند رختخواب و تختخواب و بالش بود . دلباختگان شهوت را در صحراها مکتبی است ، شاگردان این مکتب از زمین میز و نیمکت و از خاک خوابگاه میسازند . »

پرده دوم

« سن منظره بیابان را ننان میدهد دوزن و دومرد بهاصطه چه قسم و دورازهم روی زمین کنارهم افتاده آهسته صحبت میکنند . »

صحبت های عاشقانه و اهانت هائی که در کمال درجهت های رسمی بیکدیگر میکنند قابل ضبط نیست ، اینچهار را نمیشود در ثبت باین گوش داد و افسوس خورد . »

« ماه زیر ابر کمرنگی بود و بهمین سبب صحرا خیلی روشن بود ، گفتگوی آنها بگوش نمیرسید ولی سایه دستها که حرکت میکرد پسا بود ، اگر ماه از زیر ابر بیرون میآمد منظره آنها ناسانی بود چشم هم معنیهای

دارد و خوراك ميخواهد بهترين غذائي كه چشم از خوردن آن لذت ميبرد
 ديدن مناظر طبيعي و تماشا كردن بوس و كثار عشاق است. در فرنگ براي
 پيرمردهائي كه از كار افتاده اند خانه هائي هست ، آنجا پيرمرد هاي ناتوان
 با دادن چند صد فرانك روي صندلي مي نشينند و از تماشاي حر كات مرد
 و زني كه لغت در آغوش هم افزاده اند لذت ميبرند. اگر شما پير بوديد
 و اينجا فرنگ بود من بكمك قام و تلفيق كلمات ، منظره اي از حر كات
 ماري و ملي (كه تا نصف بدن لغت و در آغوش خسرو و غنچه بودند)
 ترسيم مي كردم و براي چشم غذائي تهيه ميديدم و لي متاسفم كه نميتوانم و
 نبايد اين منظره را نشان بدهم . ميدانيد چرا ؟ براي اينكه بين شما ها
 مردمان متظاهر و متصنع زياد پيدا ميشود ، اشخاصي هستند كه با كمال اشتها
 بعضي نوشته ها و عايشي ها را شمار هزل را بلع ميكنند و اي هيمنكه از هضم
 رابع هم گذرانند بر هيمنان ميگويند نويسنده مراعات اخلاق را نكرده .
 اين قبيل مردمان متصنع يا نادان بسعدي اسماء علم و ادب و ساير شعراي
 بزرگ در باره هزليات آنها (كه چايهاي گوناگون دارد) خرده نميگيرند
 ولي اگر بويسندهگان امروزه يكي از هزليات سعدي را بشنوييد انتقاد ميكنند
 ساير اين من نميتوانم منظره شهوت و اي اين در جفت نرو ماده را در نظر شما
 و چشم كم بهلاوه ممكن است ماري و ملك را ضي نباشند و بين اعتراض نمايند ،
 از همه ايتها گدسه من بايد جيري بويسم كه براي شما همچبول باشد من
 تصور نميكنم كسي باشد كه كتاب اول عرب و عايشي را پاره نكرده باشد .
 « گمان نميكنم درس بر مردها كه روزي جوان بوده اند و درميان
 جوانهاي امروزه كسي باشد كه احياناً سيلني كوچكي از معشوقه نخورده
 باشد ، كه احياناً سرش را روي زانوئي نگذاشته باشد ، كه احياناً ناز کرده
 و نار كننده باشد ، كه احياناً چند دقيقه در آغوش محبوبه اي استفاده باشد
 و بالاخره گمان نميكنم كسي باشد كه جمله مرك من بكن را سسيده باشد ،
 پس اگر من در باره بوس و كثار ملي و ماري با خسرو و غنچه چيزي
 نويسم شما چيز گم نكرده اند و همه نخواهند ملائيد .
 « بنويسد خيلي حرف زدم ، خيلي حاشيه زدم ، چراز نا اينظور بود .
 اي كاش بجاي اين توضيح واضحات بمطلب ميپرداختم . »

خوابگاه عشق

« این يك قاعده طبیعی است وقتی غذا خورده و معده ها پر شده منظره سفره رنده میشود . مسافران ما از همه چیز سیر شده بودند ، معده چشم آنها ، معده گوش آنها ، معده عشق آنها و مخصوصاً معده شهوت آنها بیش از همه آنباشته شده بود ، حالا باید سفره را جمع میکردند ، باید بشهر برمیگشتند و دنبال خوشی دیگری میرفتند .

از جابر خواستند ، سر و وضع خود را مرتب کردند . گرد و خاکها را از دامنهای گرفتند ، خواستند حرکت کنند سر گاو در خمره گیر کرد ، آنها میخواستند همه باهم باشند و تا آخرین دقیقه امکان از یکدیگر لذت ببرند ولی وجود ماشین و زارتخانه سرخر بود ، يك نفر باید آن ماشین را بشهر میآورد ، اگر غنچه بلد بود ، یسند با خانم سر تپ ماشین خسرو را بگیرند ولی چاره منحصر بفر داین بود که ملك خانم ماشین را که آورده بود برگرداند ، چندین طریق پیشنهاد شد ، ملك و مریم ، خسرو و غنچه ، خسرو تنها ، ملك تنها ولی هیچکدام تصویب نشد ، ماری يك راه حل پیدا کرد و گفت درهای ماشین را قفل کنید و همینجا بگذارید ، بعد شوهر را بفرستید بیرون ... گور پدر صاحب ماشین این پیشنهاد تصویب شد ، درهای بیوک را بستند و براه افتادند .

از بیچ و خم استخر گذشتند ، چند دقیقه « پیشنهاد غنچه » برای شنیدن صدای سگها توقف کردند ، در سر آذیری جاده تهران ماشین خاموش بود ولی خسرو و ملی « میتوانستند خاموش باشند تصویب معروف همایون . « دارم شب و روز از عشق مامی . » را با هم میخوراندند .

« ماری هم که در صندلی عقب با پای خود ضرب گرفته بود سرش روی سینه غنچه و غنچه لبش روی لب ماری بود . »

« ابومبیل همه جا آمد و آمد تا بنهر کرج رسید ، از دور سیاهی درشکه‌ای که ریز درختهای کنار جاده ایستاده بود توجه غنچه را جلب کرد ، شاعر احساساتی وقتی درشکه را بدون درشکه‌چی دید گفت : رفقا! اینجا خوابگاه عشق است . »

« عشاق بهمان نسبت که در شهوترانی اشتها دارند بهمان نسبت سایر کیفیات موقتا بی‌اعتنا میشوند ، آنها که در مواقع عادی از نافرمانی تحت

انهم شکایت دارند . در آستانه شهورت بخاک میافزند. آنها که باطافهای
مچال و سالونهای مبد، اعتنا نمیکنند درشکه را خوابگاه عشق مینامند .
سالن بار، اطاف خواب، میدان تنیس، سریل تجریش، قبل از ظهر و اول
شب بخیا بان اسلامبول، همه در دل درشکه‌ای کیف جامیگیرند، مشروط بر-
اینکه درشکه‌چی «مثل درشکه‌چی های ما» کهنه کار باشد و درشکه را بمنعت
عشاق ترك کند .»

«ملی پیشنهاد کرد پیاده شویم برویم بسراغ درشکه. میگفت برویم
آنجا و چند دقیقه بادونقری که دبر کروش خود را از انتظار پنهان کرده‌اند
صحبت کنیم . میگفت من منظره عشق بازی هم را ندیده‌ام ، میگفت جان
من برگردیم آنها را تماشا کنیم .»

خسرو تحت تأثیر اصرار ملی چیزی نمانده بود که سر انومبیل را
برگرداند. «گاهی يك لکه ابر در زندگانی بشر دخالتهای عجیب دارد.»
اگر مازی و غنچه مامع شده بودند شاید خسرو و ملی بسراغ درشکه
میرفتند و اگر میرفتند من میدانم با دیدن پری و عین پور چه پیش آمد
میکرد .»

خسرو و عین پور

« آخاره بدهید چند نامه از درشکه یا خوابگاه عشق صحبت کنم .
سرکار عین پور در حالیکه دست پری را در دست گرفته بود از شرافت
و کداهی خود صحبت میکرد، در باب اینکه باچه وسایل از گاف . انتقام
خواهد گرفت حرفها زده بود، گفته بود اگر وزراء و دستگادها که از گاف .
حمایت کنند گاف را ترور خواهد کرد .»

سرکار عین پور بخیال خودش پری را رام کرده بود و حالا در فکر
این بود که برای رسیدن به مقصود از چه راهی حرکت کند . . . بالاخره
دورترین راه را انتخاب کرد، از همان راهی که آقای گاف رفته بود، یعنی
دستش را بگردن پری انداخت و گفتم . از کمر به بالای تو من : بیچاره
اشتباه کرده بوده نمیدانست برای دست درازی بسینه و پستان پری این راه
کهنه شده و عرقا بل عبور است، خسرو و آقای گاف این راه را خراب کرده
بودند و این راه قابل عبور نبود .»

بری در توفنگاه

« بری هنوز در آتش سقوط نخستین میسوخست ، بری هنوز زخمش گرم بود، بری هنوز افسوس گوهر از دست رفته اش را میخورد، بری هنوز داغ بود و تا وقتی برودت فراموشی جای این داغی را نگرفته معامله با سینه و پستان بری شیر ممکن بود، عین پور باین رمز روحی توجه نداشت و هر چه افکار بری را بیشتر میدید در یای شهوتش منلاطم تر میشد . تصمیم گرفت از راه زور بقصود برسد . خلاق و خوبی يك گراز گرسنه را پیدا کرد . اگر راست است که انسانها مظهر حیوانات هستند ، سرکار عین پور يك خرس دیوانه تبدیل شده بود و با جنگالهایش بسینه بری حمله نمود .

بری مثل ببر ماده ای که از گستاخی خرسی خشکین شده باشد با پشت دست ضربت محکمی بسینه عین پور بواخت و از درشکه پیاده شد .

حس شهوت عین پور بغضب تبدیل یافت و آتش فخر و غضبش در حس خودخواهی اش خاموش شد . عین پور از اینکه دختری خراب تا آن درجه باو بی اعتنائی کرده و دست کمش گرفته ناراحت شد ، يك زن فاحشه ، يك زن هرزه باوسری که صاحب سردوشهای براق دار است بی احترامی کرده! این پس آمد اغسرباشرفی! مثل عین پور را متأثر میکنند، عین پور متأثر شد، بی اعتنا شد و تا چند دقیقه ساکت و بی حرکت کنج درشکه باقی ماند شاید تصور میکرد بری بوجود او احتیاج دارد و جانی نمیرود .

چند دقیقه گذشت، سرش را از درشکه بیرون کرد ولی بری را ندید یکمرتبه مثل گربه ای که موشی را فرار داده و برای گرفتنش خمیز بر میدارد از جا جست، درشکه چی را صدا کرد . سراسبها برگشت . پائین و پائین تر اثری از بری نبود، مثل اینکه بری آب شده بزمین فرو رفته بود. »

بری در توفنگاه

« بری برای فرار از زمین پور بصحرا زده بود، پراعه رفته بود، بدون اینکه در اطراف چیزی فکر کند بمنزل برگشته بود. »

در شب را تا نزدیک صبح بخوابده و بالاخره تصمیم گرفت بملاقات رئیس سبربالی برود و آنجا از آقای گاف شکایت نماید .

« آقای گاف، راضی ندادید، سرکار آچردان کل بدون اینکه بری را ببیند پیشخدمت گفته بود بگو اگر مظهری دارد بنویسد. »